

## :: پلورالیسم معرفتی ::

عبدالحسین خسروپناه<sup>1</sup>

تاریخ وصول: 88/11/30

تاریخ تصویب: 89/2/1

### چکیده

وجود کثرت‌ها در جهان امری مسلم است و نمی‌توان آن را انکار کرد. آنچه مورد انکار معرفت‌شناسی رئالیستی است ادعای پلورالیسم معرفتی است نه سایر گونه‌های آن؛ برخی از کثرت‌ها را باید پذیرفت چرا که متکی به عینیت و خارجیت بوده و منشاء آثار هستند.

یکی از مبانی پلورالیسم معرفتی، مبنای هستی‌شناختی است که تقریرهای گوناگونی دارد؛ از جمله لایه لایه و تو در تو بودن حقیقت، وجود مراتب طولی در واقعیت، تغییر و تحوّل دائمی واقعیت و عدم ثبات آن؛ هر کدام از این مبانی گرفتار نقد‌هایی هستند. مبنای ذهن‌شناختی معرفت‌ازایده‌های کانت سرچشمه می‌گیرد، او با طراحی قالب‌های ذهنی، مدعی بود که معرفت نتیجه برخورد قالب‌های ذهنی آدمی با خارج است. این ادعایی بی‌دلیل است علاوه بر این که نمی‌توان با ارائه معنای لغوی از واقعیت یا حقیقت، کثرت‌گرایی را اثبات کرد. این نظریه تناقض درونی دارد.

مبنای معرفت‌شناختی پلورالیسم معرفتی، باتئوری مطابقت اصطکاک دارد. این تئوری از میان تئوری‌های صدق‌موفق‌ترین تئوری است که بادیگر تئوری‌ها مواجهه و آنها را از صحنه خارج می‌کند. زیرا معیار مشخص و ثابتی برای ثبات و تشخیص معرفت صحیح ارائه می‌کند

مبنای زبان‌شناختی کثرت‌گرایی در نظریه‌های هرمنوتیک فلسفی گادامر بیشتر خودنمایی می‌کند. این نظریه از جهات مختلفی نقد می‌شود؛ از جمله این که وجود ثبات در دلالت الفاظ بر معانی، امری ثابت است و گرنه از هر لفظی باید بتوان هر معنایی را اراده کرد؛ علاوه بر آن، پیش‌فرض‌های موجود در ذهن خواننده مختلف اند که باید برای درک معنای صحیح از استفاده از پیش‌فرض‌های تحمیلی خود داری کرد.

### واژگان کلیدی:

پلورالیسم معرفتی، هستی‌شناختی، ذهن‌شناختی، زبان‌شناختی، معرفت‌شناختی، دین‌شناختی.

1- دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی



## مبانی و دلایل معتقدان به پلورالیزم معرفتی

کسانی که مدعی حقانیت معارف متکثر در نفس الامر هستند، برای ادعای خود مبانی و دلایلی را عرضه کرده‌اند، که می‌توان این مبانی و ادله را به پنج دسته تقسیم کرد:

1. مبانی هستی‌شناختی؛

2. مبانی ذهن‌شناختی؛

3. مبانی معرفت‌شناختی؛

4. مبانی زبان‌شناختی؛

5. مبانی دین‌شناختی.

تبیین این مبانی در بخش نقد ادله خواهد آمد.

1. مبانی هستی‌شناختی

این مبنا دارای تقریرهای متعددی است:

### تقریر اول

واقعیت، لایه لایه و تودرتوست، واقعیت‌ها و پدیده‌های خارجی اموری بسیط و وحدانی نیستند، بلکه واقعیت شبیه پیازی است که از لایه‌های مختلفی تشکیل شده است. معرفت به این واقعیت با توجه به این لایه‌ها، عرضی و متکثرند، همه لایه‌های متکثر می‌توانند صحیح باشند، معرفت «الف» ناظر به لایه اول واقعیت، معرفت «ب» ناظر به لایه دوم به همین ترتیب سایر معرفت‌ها با لایه خود مطابقت دارند. مثلاً عالمان نسبت به پدیده‌ای مانند گل، حرف‌های مختلف و شناختی‌های متکثری دارند، یکی می‌گوید این گل جوهر است، یکی از عناصر تشکیل‌دهنده آن سخن می‌گوید، یکی از فرآیند زیست‌شناختی او سخن به میان می‌آورد، دیگری روی عنصر زیبایی‌شناختی گل را توصیف می‌کند. هر یک ناظر به زاویه‌ای از زوایای گل و می‌توان در همه فرض صحبت می‌کند.

### بررسی تحلیلی تقریر اول

پلورالیزم معرفتی بدین تقریر مورد پذیرش است ولی همانطور که گفته شد محل نزاع نیست، البته از دو نکته نباید غفلت

ورزید:

اول: تکثر و قابلیت صحت این معرفت‌ها ملازمه‌ای با حقانیت بالفعل همه آنها ندارد. با گذر منطقی نمی‌توان از این تکثر، حقانیت را نتیجه گرفت، چرا که ممکن است سخن آن‌ها حق و ممکن است ناحق باشد. در هر معرفتی باید روش‌ها و معیارهای خاص آن علم را سنجیده و ارزیابی کرد این نکته اهمیت بسیار دارد. زیرا برخی اوقات گفته می‌شود چون معارف متکثر ما زاینده



دیدگاه‌های متفاوت نسبت به ساحت‌های مختلف یک پدیده است و این‌ها با یکدیگر تراحم و تکافویی ندارند، پس همه درست است. در حالی که صرف عدم تراحم سبب حقایق نیست بلکه ممکن است همه غلط باشد.

دوم: در مواردی که معرفت‌های متکثر و متضادی نسبت به یک ساحت از پدیده محقق می‌شود قطعاً نمی‌توان همه را حق دانست. اگر دو فیزیکدان نسبت به یک ساحت گل، دو دیدگاه متقابل ابراز کنند، قطعاً نمی‌توان هر دو را درست دانست. در معرفت‌های متضاد یا معرفت‌های متناقض، حتماً یک معرفت نادرست است. گرچه شخص ناظر و داور، نداند کدام درست و کدامیک نادرست است.

### تقریر دوم

مطابق این تقریر، واقعیات دارای مراتب طولی‌اند، مانند مراتب طولی نفس، با این که یک واقعیت است اما ذومراتب است، نفس لوامه، نفس عاقله، نفس ملهمه، نفس مطمئنه، نفس راضیه، نفس مرضیه... و یا عالم که واحدی حقیقی است، اما از مرتبه‌های متکثر طولانی مانند عالم ماده، عالم مثال، عالم عقل برخوردار است، در این صورت نیز می‌توان همه این کثرت‌ها را صحیح دانست.

### بررسی تحلیلی تقریر دوم

پلورالیزم معرفتی بدین معنا نیز پذیرفتنی است، ولی همان طور که قبلاً گذشت محل نزاع نیست. با این همه توجه به دو تذکر پیشگفته ضروری است:

اول: از تکثر و امکان درستی، نمی‌توان با گذر منطقی، حقایق همه را نتیجه گرفت. چه بسا همه و یا برخی از آن‌ها ناصواب باشد.

دوم: در دو معرفت متضاد و یا متناقض نسبت به یک مرتبه از مراتب طولی، نمی‌توان حکم به صحت هر دو داد؛ بلکه با تصدیق غیر محصل باید حداقل یک معرفت را نادرست دانست (هر چند «لا علی التعمین») و برای ایجاد تصدیق محصل باید با روش و معیار خاص آن علم و به عنوان بازیگر و کارشناس وارد شد و صحت و سقم گزاره‌ها را تعیین کرد.

### تقریر سوم

تقریر دیگر از مبانی هستی‌شناختی این است که واقعیت همیشه در حال تغییر و تحوّل است. واقعیت ثابت نداریم هر معرفتی نسبت به یک واقعیت مربوط به همان زمان است و می‌توان نقیض آن معرفت و یا ضد آن را در ساحت زمانی دیگر فرض کرد. این مبنا را مارکسیست‌ها و دیالکتیسین‌ها طرح کرده‌اند. اینان معتقد به نوعی حرکت دائمی در هستی‌اند.



## بررسی تحلیلی تقریر سوم

اگر حرکت را به نحو عمومی هم بپذیریم، معرفت به واقع متغیر نیز در بستر زمان مطرح است، مثلاً انسان اگرچه دارای حرکت جوهری باشد ولی این حرکت او را از انسان بودن خارج نمی‌سازد. پس گرچه قایل به حرکت جوهری شویم و یا تغییر دیالکتیکی را بپذیریم ضروری به ثبات پروسه کلی واقعیت نمی‌زند؛ معرفت، ناظر به کل پروسه حرکت است و تمام این فرآیند را در بر می‌گیرد.

وانگهی: در هر حرکتی برای حفظ این همانی واقعیت، باید چیز ثابتی بماند. حتی در حرکت جوهری ملاصدرا ماده اولی و هیولی ثابت است. همچنین بحث در پلورالیزم معرفتی در جایی است که در یک زمان راجع به یک واقعیت چند معرفت داشته باشیم و فرض این مبنا، تکثر واقعیات و معرفت‌ها در چند زمان متعدد است.

## 2. مبانی ذهن شناختی

اول بارایمانوئل کانت، بحثی را در ذهن شناختی مطرح کرد. وی مدعی شد ذهن انسان از قالب‌های دوازده‌گانه تشکیل شده است. این قالب‌ها به طور فطری و ذاتی در ذهن و نفس انسان حک شده و از آن انفکاک ناپذیراند. هر معرفت زاییده ترکیب و برخورد مواد خارجی با قالب‌ها و صورت‌های ذهنی است. این قالب‌ها شکل‌دهنده موارد هستند و آن‌ها را مبدل به معرفت می‌کنند، وی معتقد بود برای ورود به این قالب‌ها باید از دو فیلتر زمان و مکان عبور کرد لذا موادی که زمان‌مند و مکان‌دار نباشند وارد ذهن نخواهند شد. بدین جهت، قضایای متافیزیکی با عقل نظری قابل بررسی و اثبات نیست؛ وی برای جبران این خلأ از طریق وجدان و عقل عملی به اثبات قضایای متافیزیکی پرداخت این قالب‌های دوازده‌گانه به منزله عینک دائمی در چشم ذهن است و همه معرفت‌ها، از پشت همین عینک سیستماتیک دیده خواهند شد، بدین جهت هیچگاه نمی‌توان مدعی دست‌یابی به عین واقعیت و متن هستی شد. عینک کانت، سیستماتیک بوده و قابل انفکاک از آدمیان نیست، از بدو تولد همراه انسان بوده و همگان این قالب‌ها را به طور یکسان دارند. تعبیر نومن معادل پدیدارهایی است که کانت به تبیین آنها پرداخته؛ به عقیده کانت، ذهن تنها با پدیدارها در تماس است نه واقعیت‌ها. (مورن، ص 158)

گروهی از همین مبانی کانت استفاده کرده و این قالب‌های ذهنی را شخصی و فردی دانسته و گفته‌اند، لازمه ذهنیت‌های متکثر به تکثر معرفت است و چون ذهنیت، ذاتی نفس است و به طور سیستماتیک تعبیه شده است، لذا تکثر معرفت هم ذاتی است و امری اجتناب‌ناپذیر است.

ذهن‌شناسی کانت، هیچگاه سبب نشده بود که او به سمت کثرت‌گرایی سوق پیدا کند، چون معتقد به عمومیت و یکسانی قالب‌های دوازده‌گانه در افراد بود و کثرت معرفت‌ها را زاییده این قالب‌ها نمی‌دانست، چون عینک سیستماتیک را برای همگان مشترک و یکسان می‌دانست. این گونه نیست که قالبی را زید داشته باشد و عمرو نداشته باشد و یا به گونه‌ای دیگر داشته باشد. همگان به یک نحو از این قوالب بهره‌منداند و کثرت، زاییده علل و عوامل دیگر است که می‌توان مانع آن شد.



### 3. مبانی پدیدارشناسی

مبنای کانت، برخی را به سمت پدیدارشناسی (فنومنولوژی) سوق داد که مدعی شدند جهانی وراء ذهن و معرفت وجود ندارد، جهان، ساخته ذهن ماست و معرفت است که دنیا را می‌سازد. چرا که ذهن آینه خارج نیست و لذا آنچه در منطقی گفته می‌شود، آدمی را قوه‌ای است درآکه که منقش گردد صور اشیاء چنانچه در آینه، درست نیست، چه این که ذهن دارای قالب‌های معرفت‌ساز است. در واقع معرفت‌ها معلل دهندند. هیچ گاه نمی‌توان گفت واقعاً انسانی هست، کتابی هست و...؛ چیزی که نزد ماست پدیدار و فنومن است. (هارتناک، ص 16)

کانت در واقع آغازگر ایده‌آلیسم نوین بود. هگل از همین ایده بهره جسته و پدیدارشناسی دیگری را ارائه کرده‌است. هوسرل، هایدگر و اگزیستانسیالیست‌ها نیز از همین طریق مشی کرده‌اند. نسبی‌گرایان و پست‌مدرن‌ها نیز به نحوی پدیدارشناسی معرفتی را پذیرفته‌اند و اگر در برخی نوشته‌ها ادعا شده است پلورالیزم معرفتی یک گام با نسبی‌گرائی فاصله ندارد، منظور همین پلورالیزم معرفتی است که با این مبنای پدیدارشناسانه تبیین شده است. درحالی که این مبنا مدعی است معرفت‌های ما پدیداراند نه واقع؛ ولی پلورالیزم مدعی صدق این معرفت‌هاست. مثلاً اگر به جمله فویرباخ برمی‌خوریم که «خدا مخلوق ذهن ماست» و یا نیچه (معاذالله) می‌گوید «خدا مرده است»؛ بدین معناست که این معرفت مدرنیته دیگرسازنده خدا نیست، خدا را که ساخته معرفت و ذهن ما بود، اینک مرده است. پدیدارشناسی چیزی جز نسبی‌گرائی نیست و اشکالات مذکور در نسبی‌گرائی بر این طایفه نیز وارد است.

### بررسی تحلیلی

اولاً: مبنای ذهن شناختی کانت، ادعایی بی‌دلیل است. این ادعا جنبه صرفاً توصیفی و گزارشی دارد. چرا که ذهن باید قالب‌های دوازده‌گانه (نه کم‌تر و نه بیشتر) داشته باشد؟ و چرا این مقولات از سنخ قالب‌های ذهنی باشند و مفاهیم ذهنی از سنخ معقولات ثانیه نباشند؟

ثانیاً: این مبنا ناظر به تکثر ذهنیت نیست تا بتوان کثرت ذاتی معرفت را نتیجه گرفت؛

ثالثاً: برفرض پذیرش این امر که تکثر ذهنیت و مستلزم تکثر معرفت باشد؛ این سخن هنوز سرآغاز بحث است، یعنی کثرت‌گرایی لغوی را تبیین می‌کند، اما نمی‌توان حقایق و صدق این معرفت‌ها را نتیجه گرفت. از این استدلال حقایق معرفت‌شناختی (پلورالیزم معرفتی) به دست نمی‌آید؛

رابعاً: همچنان که در بحث نسبی‌گرایی گذشت، این نظریه، برشاخه بُن بریدن است. یعنی اگر کسی این ادعا را بپذیرد، به دست خود، خویشتن را ذبح کرده است، چون اصل این ادعا نیز گرفتار خویش است و نقض کننده ادعای خود است.

نظریه کانت، که آن را یکی از افتخارات او می‌دانند، جزشک پروری نتیجه‌ای ندارد، کانت در حالی که خود را رئالیست می‌داند، ولی اصلی را پی‌ریزی کرده که جزشک نتیجه‌ای نمی‌بخشد؛ زیرا می‌گوید شیء در خارج غیر از شیء در ادراک ماست؛



اگر این اصل صحیح است، چگونه می‌توان گفت حقایق در جهان وجود دارد و ما به آنها معرفت نسبی داریم؛ اگر تمام ادراکات ما با یک رشته قالب‌های ذهنی شکل می‌گیرد، چگونه می‌توان گفت آنچه نزد ماست - گرچه به صورت نسبی - همان است که در خارج است. کانت در این نظریه شک پیرهونی را احیا کرده؛ زیرا او عینیت‌های خارجی را نفی نمی‌کرد، اما می‌گفت ممکن است اشیاء خارجی به گونه‌ای باشند و ما اینها را به گونه دیگر درک کنیم، چیزی که هست این که پیرهون نظریه خود را به صورت شک و تردید مطرح کرد، اما کانت به صورت جزمی و قطعی. البته نظام فلسفی کانت عاجزتر از آن است که شیء فی نفسه را ثابت کند و در نتیجه به ایده‌آلیسم کشیده می‌شود؛ همچنان که ایده‌آلیست‌های بعد از کانت مانند فیشته و هگل به کانت اشکال کرده اند و گفته اند که نتیجه نظام فلسفی کانت ایده‌آلیسم است نه رئالیسم. فیشته می‌گوید کانت به شیء فی نفسه اعتقاد دارد یعنی حکم می‌کند که شیء فی نفسه وجود دارد ولی غیر قابل شناخت است؛ همین قضیه، خود متناقض (پارادوکسیکال) است؛ زیرا حکم به وجود داشتن شیء فی نفسه، خود نوعی شناخت از شیء فی نفسه است. (سبحانی، ص 56-57)

خلاصه آن که: پلورالیسم، با این مبنا، قابل اثبات نیست و بر فرض که مبنای ذهن شناختی مورد قبول کسی باشد و آن را فردی و شخصی هم تلقی کند و یا پدیدارشناسی را بپذیریم، هیچ کدام موجب پذیرش و حقانیت و صدق همه معرفت‌ها نیست.

#### 4. مبانی معرفت‌شناختی

دلیل عمده و مبنای اصلی که برخی از کثرت‌گرایان برای اثبات ادعای خود مطرح کرده‌اند، به نظریه‌های صدق و توجیه بازمی‌گردد. این که صدق به چه معناست و بر فرض دانستن چپستی صدق، چگونه می‌توان معرفت را محک زد و صدق و کذب را کشف کرد، بحث‌هایی است که در فصل ارزش شناخت تفصیلاً بدان خواهیم پرداخت. در اینجا برای روشن شدن مبنای معرفت‌شناختی مدعیان پلورالیسم اجماً اشاره‌ای به مهم‌ترین تئوری‌های صدق می‌کنیم:

مهم‌ترین تئوری در چپستی صدق، تئوری مطابقت است که معتقد است صدق به معنای مطابقت اندیشه با واقع و نفس الامر است. اکثر متفکرین، همچنین تمام فلاسفه اسلامی، همین نظریه را برگزیده‌اند. کسانی که این مبنا از صدق و تعریف را در باب چپستی صدق بپذیرد، قطعاً نمی‌تواند به حقانیت تمام معارف فتوا بدهد.

نظریه انسجام‌گرایی و تلائم نظریه دیگری است که می‌گوید: معرفتی صادق است که با معارف پیشین تلائم و انسجام داشته باشد.

تقریر دوم این تئوری می‌گوید: معرفتی صحیح است که جامعه و علمای آن رشته آن را پذیرفته باشند. نظریه انسجام‌گرایی در تقریر دیگری: معرفتی راصحیح می‌داند که با پارادایم‌ها و نظام‌های فکری ما همخوانی داشته باشد. اگر کسی این تئوری را بپذیرد، تا حدودی می‌تواند به کثرت‌گرایی معرفتی دست‌یافته و پذیرای آن باشد زیرا اگر دو معرفت داشته باشیم که حتی متناقض و متضاد هم باشند، می‌توان گفت هر دو صادق اند؛ زیرا هر کدام ملائم با ساختار فکری خود



است. البته اینجا صدق به معنای مطابقت با واقع نیست، بلکه معنای انسجام و تلائم و همخوانی است.

نظریه پراگماتیسم یافیده انگاری، نظریه دیگر از تئوری های صدق است؛ مطابق این نظریه معرفتی صادق است که دارای ثمره عملی باشد و اساساً صدق به معنای سود دهی، ثمر بخشی و فایده داشتن است. طبق این مبنا می توان دو معرفت مخالف و متقابل را در صورتی که دارای فایده عملی باشند، صحیح دانست. هیئت بطلمیوسی و هیئت کپرنیکی، دو نظریه متقابل اند. یکی به زمین مرکزی و دیگری به زمین گردشی اعتقاد دارد. هر دو نظریه در تشخیص زمان خسوف و کسوف و تقویم، موفق بوده اند، پس هر دو صحیح اند. بنابراین می توان معرفت های متقابل سود بخش را صحیح دانست.

### بررسی تحلیلی

اولاً: پذیرش نظریه های رقیب تئوری مطابقت دارای اشکال مبنایی است. در بحث ارزش شناخت خواهیم گفت که صدق نمی تواند به معنای انسجام و یا فایده انگاری باشد و جز تئوری صدق، نظریه دیگری قابل دفاع است. اتفاقاً، اکثر متفکرین نظریه مطابقت را پذیرفته اند. تمام قدما و نیز متفکران اسلامی طرفدار مبنای مطابقت هستند و بسیاری از متأخرین که نظریه های دیگری را مطرح می کنند، نیز صرفاً به خاطر آن که نتوانسته اند از اشکالات و شبهات طرح شده در رابطه با مطابقت پاسخ گویند، به تئوری های رقیب گرویدند، پاره ای از آنها هم اذعان دارند که اگر اشکالات وارد بر نظریه مطابقت نبود، این مبنا از اتقان و قدرت و قوت بیشتری برخوردار است. ویلیام جیمز که مبتکر نظریه پراگماتیسم است، تصریح می کند که صدق به معنی مطابقت است ولی طرح این نظریه به عنوان علامت صدق و ملاک توجیه است و یا بدین خاطر است که عقل گرایان وقتی به مطابقت و صدق دست یافتند، مسئله را تمام شده تلقی می کنند، اما من به عنوان یک روان شناس آن را تمام شده نمی دانم بلکه بایستی به کارکردها و ثمره های عملی آن دست یابم و... این اشکال مبنایی را به تفصیل در ارزش شناخت بیان خواهیم کرد. ثانیاً: اشکال دیگر آن است که دلیل اخص از مدعاست. زیرا بر فرض که این مبنا را در صدق بپذیریم. در مواردی که معرفت تازه و جدیدی به میدان می آید، که با هیچ یک از نظام های فکری موجود و ساختار سیستم های فکری سازگار نباشد، صدق و کذبش به چه معناست؟ وانگهی اگر اندیشه ای بایک نظام فکری هماهنگ و با دیگر نظام ها ناملائم بود، صحیح است یا سقیم؟ قضاوت درباره صحت و سقم دو نظام فکری که از درون ناسازگار و خارجاً با هم سازگارند، چگونه است؟

### 5. مبانی زبان شناختی

این مبنا در واقع همان بحث هرمنوتیک فلسفی است. پیشتازان این نظریه، از جمله گادامر<sup>1</sup> معتقدند متن صامت است و خواننده با فهم خود که زابیده پیش فرض هاست آن را به نطق در می آورد. زبان فی حدنفسه دلالتی از خود ندارد و از آنجا که هر فهمی زابیده پیش فرض های فهمنده است و این پیش فرض ها متکثراند، پس فهم ها و طبعاً معرفت ها نیز متکثر است؛

1- هانس گئورگ (جرج) گادامر، متولد 1901 در لهستان و شاگردمارتین هایدگراست و مهم ترین کتابش، حقیقت و روش «Truth and Method» در زمینه هرمنوتیک فلسفی است.



گادامر با این که به هرمنوتیک فلسفی و هستی‌شناسانه توجه داشته و به بیان پرسش‌هایی درباره امکان دستیابی به فهم می‌پرداخت و به طور کلی عملکرد فهم را توصیف می‌کرد لیکن به فرایند تحقق فهم نیز اهتمام می‌ورزید؛ بدون این که به صدق و کذب و اعتبار و عدم اعتبار فهم توجهی نماید. (کوزنز، ص 141) او همانند ویتگنشتاین، یکی از اهداف هرمنوتیک را رابطه میان «فهم» و «پراکسیس» می‌دانست، بدین معناکه فهم برزمینه و چارچوب‌های معنایی خاص متکی است که توسط آنها شکل می‌یابد و فهم و کاربرد نمی‌توانند به طور قطعی از یکدیگر جدا شوند. (همان، ص 150) بنابر دیدگاه معرفت‌شناسانه گادامر، حقیقت ذوبطون و لایه لایه است و با گفتگو به پاره‌ای از آن لایه‌های می‌توان رسید (احمدی، ج 2 ص 571) او به صراحت ادعا می‌کند به طور اصولی می‌توان گفت که هیچ نظر یا حکمی وجود ندارد که مطلقاً درست باشد. گادامر شناخت متن را مشروط به آگاهی از پرسش‌هایی (اشکار یا نهان) می‌داند که متن می‌بایست به آنها پاسخ دهد (کوزتز، ص 67) و مفسر باید با با انتظارات از پیش تعیین شده به سراغ متن برود (همان، ص 14) و ما هیچ موضوعی یا متنی را فارغ از پیش‌دوری‌ها و پیش‌فرض‌ها نمی‌فهمیم. به‌طور خلاصه گادامر معتقد است که، فهم، در اثر پیوند افق‌های متن و خواننده و اتحاد میان آن دو و برقرار کردن نوعی گفتگو و هم‌سخنی ما با متن اتفاق می‌افتد که در این صورت وجود تمایز میان فهم درست و نادرست معنایی ندارد.

### بررسی تحلیلی

اولاً: اگر کسی معتقد به دلالت لفظ و معنا باشد و معتقد به فرآیند وضع برای معانی و الفاظ باشد، نمی‌تواند بپذیرد که الفاظ دلالتی ندارد. چرا که هر لفظی دارای موضوع له بوده و اختصاص به معنایی دارد (مگر الفاظ مهمل) و نمی‌توان لفظ را به دلخواه خود و باتوجه به پیش‌فرض‌های شخصی معنا کرد. مثلاً نمی‌تواند لفظ میز را بگوید و مدعی باشد که صندلی را اراده کرده است. زبان، نهاد اجتماعی است که بر اساس آن تفهیم و تفاهم و گفت و گو صورت می‌پذیرد و بر اساس قواعدی وضع شده است. ثانیاً پیش‌فرض‌ها دو دسته‌اند: 1. پیش‌فرض‌های فهم، 2. پیش‌فرض‌های قبول فهم. این دو باید از یکدیگر تفکیک شوند و

پیش‌فرض‌های فهم به نو به خود سه دسته‌اند:

پیش‌فرض‌های استخراجی و استنباطی؛

پیش‌فرض‌های پرسشی؛

پیش‌فرض‌های تطبیقی، تحمیلی و تأویلی.

از نظر عملی دسته سوم را نباید اعمال کرد، بلکه باید مانع از آن شد، اما دسته اول و دوم اجتناب ناپذیرند. این اجتناب ناپذیری به معنای شخصی و فردی بودن و بی‌معیار بودن نیست، بلکه عمومی و قاعده‌منداند.

علاوه بر این که اگر این مبنای هرمنوتیک هم پذیرفته شود، آغاز سخن است؛ آنچه ثابت می‌شود کثرت‌های محقق است، اما حقایق این کثرت‌ها را با هرمنوتیک فلسفی نمی‌توان اثبات کرد و قطعاً نمی‌توان از کثرت محقق با گذری منطقی به حقایق





و صدق همه آنها دست یافت<sup>1</sup>.

دیدگاه گادامرمیان برخی معاصرینش از غربیان، نوعی نسبی‌گرایی معرفی شده مورد نقادی قرار گرفته است.<sup>2</sup>

## 6. مبانی دینی

برخی با استفاده از بحث جدید کلامی به نام گوهر و صدف دین، نوعی کثرت‌گرایی معرفتی را در عرصه دین پذیرفتند. آنان مدعی شدند با کمک پدیدار شناسی تاریخی در دین می‌توان به این نتیجه رسید که برخی از گزاره‌ها و آموزه‌ها و معارف دینی گوهر دین و برخی دیگر صدف دین‌اند. گوهر دین قابل تغییر و تحول نیست و ثابت است. اما صدف دین قابل تغییر است. گوهر دین فرا تاریخی است و صدف تاریخی وابسته به زمان و زمان خطاب و قابل تبدیل در زمانی‌های دیگر است و خواستند نتیجه بگیرند هر آنچه در قالب صدف است و در زمان‌های مختلف متغیر و متکثر است صحیح است. و اما در تعیین صدف و گوهر دین، برخی تجربه دینی را به عنوان گوهر دین و سایر آموزه‌ها را پوسته و صدف معرفی کرده‌اند. گروهی عدالت را به عنوان گوهر معرفی کرده‌اند، البته معتقدند معنای عدالت هم در صدف دین است و قابل تغییر و اینک لازم نیست معنای عدالت را از پیامبر (ص) اخذ کنیم، آنچه به عنوان گوهر مطرح است لفظ عدالت است. گروهی توحید را به عنوان گوهر دانسته و سایر آموزه‌های دینی عبادات، معاملات و سیاست را مربوط به صدف تلقی می‌کنند و هرگونه برداشت را در حوزه صدف تجویز کرده و حقیقت می‌انگارند.

## بررسی تحلیلی

اولاً: این بحث از اساس مخدوش است. تفکیک بین گوهر و صدف دین موجه نیست. ثانیاً: هیچگاه نمی‌توان از پدیدار شناسی تاریخی به گوهر و یا صدف دین، دست یافت. ثالثاً: برفرض پذیرش مبنا، از کجا گوهر دین، موارد مورد ادعا باشد؛ اگر کسی بگوید قرب الاهی یا عبادات شرعی گوهر دین است چه دلیلی برای رد آن وجود دارد؟ (علاوه بر آن، آیات و روایات بسیاری این تفسیر از دین را به صراحت مردود می‌داند). رابعاً: این مبنا نمی‌تواند اثباتگر مدعی پلورالیزم باشد. زیرا بر فرض پذیرش پدیدار شناسی تاریخی دین، اگر یکی مدعی باشد «الف» گوهر دین است و دیگری مدعی شد که «ب» گوهر دین است، دیگر نمی‌توان هر دورا درست و حقیقی دانست. یکی «الف» را گوهر دین می‌داند و دیگری همان را صدف تلقی می‌کند، آیا می‌توان گفت «الف» هم گوهر دین است و هم صدف؟

## نتیجه

روشن شد که هیچ‌یک از مبانی پلورالیزم توان اثبات کثرت‌گرایی معرفتی را نداشتند، هر یک از این مبانی مبتلا به اشکالات

1- افرادی همچون هابرماس، ولفهارت پاتنبرگ و وی.دی. هیرش از منتقدان گادامر می‌باشند.

2- برای ملاحظه تفصیل نقدها، ر.ک: کلام جدید (اثر مولف)، صص 117-112.



خاصی بوده‌اند. در مجموع می‌توان گفت پذیرش پلورالیسم در حقیقت مبارزه با بدهت ام القضا یعنی استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین است.

روش‌های شناخت معرفت رامی‌توان به دو روش زیرساخت و روساخت تقسیم کرد. اختلاف و تکثر در حوزه معرفت‌ها نیز به تبع این تقسیم، قابل تفکیک است. در مقابل ممکن است تکثر مربوط به حوزه معرفتی باشد. به عبارت روشن‌تر اختلاف و تکثر معرفت‌ها زاییده سه عامل است:

اختلاف در خود حوزه معرفتی؛

اختلاف در روش‌های زیر ساخت؛

اختلاف در روش‌های رو ساخت.

در اختلاف معرفت‌شناختی باید توجه کرد که اگر در روش‌های روساخت و زیر ساخت، اختلافی نیست، وارد بحث روش‌شناختی نباید شد، بلکه باید در همان حوزه معرفتی به گفتگو پرداخت؛ دو فقیه شیعی که در یک مسئله فقهی با یکدیگر اختلاف دارند اگر در روش‌های زیر ساخت و روساخت مشترک اند. باید در حوزه همان مسئله با یکدیگر به گفتگو بنشینند و اگر اختلاف در روش روساخت است، تمرکز بحث در همان قسمت است، اختلاف دو فقیه، که دارای دو فتوای مختلف مربوط به مسئله خاص و یا روش زیر ساخت نیست، بلکه در روش‌های رو ساخت است، یکی مرسلات ابن ابی عمیر را معتبر نمی‌داند و دیگری می‌داند. اختلاف فتاوی، زاییده اختلاف روشی در راویان است و گاه اختلافات و کثر، زاییده اختلاف در روش‌های زیرساخت است. در اینجا باید بحث را به عقب برد تا به اشتراک رسید.

بسیاری از موارد مشاهده می‌شود که عالمان دارای کثرت رأی هستند و در مقام و گفتگو بحث‌های روبنائی را مطرح می‌کنند، حال آنکه اختلاف در زیربناست. در این صورت باید با تشخیص محل اختلاف بحث را از همان جا شروع کرد. در این بین کثرت‌گرایی یا پلورالیسم ساده‌ترین راه حل برای اختلافات است. این راه حل در حقیقت پاک کردن صورت مسئله است و نه حل اختلاف، راه حل صحیح ریشه‌یابی محل اختلاف و علاج از همان نقطه است.



منابع

1. احمدی، بابک، ساختار و تاویل متن، تهران، نشر مرکز، 1388.
2. خسرو پناه، عبدالحسین، کلام جدید، قم، مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی، 1383.
3. سبحانی، جعفر، پلورالیزم دینی یا کثرت گرایی، قم، موسسه امام صادق، 1381.
4. کوزتزهوی، دیوید، حلقه انتقادی، ترجمه مراد فرهاد پور، تهران، نشر روشنگران و مطالعات زنان، 3851.
5. مورن، ادگار، روش 3، ترجمه علی اسلامی، بی تا.
6. هارتناک، یوستوس، نظریه معرفت در فلسفه کانت، ترجمه غلامعلی حدادعادل، تهران، نشر فکروز، 1385.

Archive of SID